

دگر دیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام^(۱)

علی فرهادی*

چکیده

یکی از ایزدان کهن در اسطوره‌های هندوایرانی، ایندرا است. از مهم‌ترین خویشکاری‌های ایندیرا کشتن اژدهایی است که بر سر راه آبها سد شده، سبب خشکسالی می‌گردد. صفت این ایزد در زبان اوستایی ورثرغنه است؛ این واژه در زبان پهلوی به شکل ورهرام و در زبان فارسی دری، وهرام و بهرام در آمده است.

این ایزد اگر چه در دوره اوستایی به یک ضد خدا بدل شده اما در ادبیات ودایی همچنان تقدس خود را حفظ کرده است. دانشمندان و پژوهشگرانی چون لومل، بنونیست و رنو، برآنند که این ایزد چه به نام ایندیرا، چه با صفت ورثرغنه بویژه به عنوان اژدهاکش در فرهنگ ایران غایب است اما خویشکاری‌های وی در قالب دیگر خدایان و پهلوانان همچون مهر، تیشتر، فریدون، گرشاسپ و رستم بعدها حفظ گردیده.

در مقاله حاضر کوشش شده است ضمن بررسی آرای مختلف، اثبات شود که این اسطوره حتی با حفظ خویشکاری اژدهاکشی، به صورت داستان و حکایت به ادبیات راه یافته و چون صفت این ایزد یعنی ورهرام یا بهرام برای راویان، معنای خاصی نداشته به شخصیت‌های تاریخی همنام محبوب مانند بهرام گور منسوب شده است. پرسش مقاله از طرح یکی از حکایت‌های مرزبان‌نامه آغاز شده، از روش تحلیل ساختاری حکایت‌ها در کنار شیوه کتابخانه‌ای به عنوان روش تحقیق بهره‌جسته‌ایم و در پایان این نتیجه حاصل شد که فرآیند اسطوره‌پیرایی سبب این دگر دیسی است.

واژه‌های کلیدی

اسطوره، خویشکاری، اسطوره‌پیرایی، ایندیرا، ورهرام، ورتره.

۱ - این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده در رشته مردم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک، با عنوان «پژوهشی پیرامون اسطوره ورهرام» است.
* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان.

مقدمه

پرسش این پژوهش هنگامی که یکی از حکایت‌های «مرزبان‌نامه» را می‌خواندم در ذهنم ایجاد شد.

مرزبان‌نامه که منسوب به مرزبان پسر شروین - شهریار طبرستان - است، چنان‌که در نخستین باب آن مذکور است، به درخواست اکابر و اشراف ملک به قصد پند و گوشزد پادشاه، برادر بزرگِ مرزبان، نگاشته شد.^(۱) این کتاب که در ذیل نوع «ادبیات تعلیمی»^(۲) طبقه‌بندی می‌شود به قول محرر آن، «مشحون به غرایب حکمت و محشو به رغایب عظمت و نصیحت» است.^(۳)

در مرزبان‌نامه نه تنها از افسانه تمثیلی^(۴) که شخصیت‌های آن حیوان هستند، برای آموزش نکته‌های ظریف سیاسی، اخلاقی و اجتماعی بهره گرفته شده، بلکه گاه داستان تاریخی و روایت اسطوره‌ای نیز دست‌مایه کار راوی بوده؛ بدین ترتیب مرزبان‌نامه، سواى جنبه‌های تعلیمی و ادبی، گنجینه‌ای است از روایت‌های کهن که در گوشه‌ای نسبتاً امن از ایران، به دست نژاده‌ای دانشمند، به رشته تحریر درآمده و ماندگار شده است. چنانچه گرد و غباری را که از گردش ایام بر این گنج سالخورده نشسته برافشانیم شاید بتوان برخی از حلقه‌های مفقوده اسطوره‌ها و باورهای دینی کهن ایرانیان را شناخت و پیچش‌های آن را گشود.

داستان «خزّه بماه و بهرام گور» در باب اول مرزبان‌نامه روایتی است بسیار شگفت. محدودیت فضای مقاله نقل کامل این حکایت را بر نمی‌تابد. از این رو از خوانندگان می‌خواهیم یک بار دیگر این قصه را مرور کنند.^(۵) اما برای انتقال پرسش

۱- سعدالدین وراوینی. مرزبان‌نامه. تهران: نشر نو، ۱۳۶۷، ص ۲۴.

2. Didactic

۳- سعدالدین وراوینی. همان، ص ۱۰.

4. Fable.

۵- سعدالدین وراوینی. همان، ص ۴۴ - ۳۷.

دگردیسی اسطوره ورورام در حکایت‌های بهرام ۱۵۱

به ذهن خوانندگان، ساختار اصلی آن را بر اساس تفکیک خویشکاری‌ها ارایه می‌دهیم:

ساختار داستان:

شخصیت‌های اصلی:

۱ - بهرام

۲ - خره بمه (دهقان)

۳ - دختر خره بمه

شخصیت فرعی:

شبان

وضعیت آغازین:

به شکار رفتن بهرام با سپاهیان

پاره نخست:

۱ - توفانی شدن هوا و گم کردن سپاهیان و بهرام یک‌دیگر را

۲ - بهرام متنگروار (ناشناس) به خانه دهقان می‌رود.

۳ - دهقان آن‌چنان که شایسته بود تزللی برای او نمی‌آورد.

۴ - تغییری در نهران شاه پیدا می‌شود.

۵ - شبانگاه شبان از دشت می‌آید و می‌گوید شیر گوسپندان از هر روز کمتر شده است.

پاره دوم:

۱ - دختر دهقان (خره بمه) به او می‌گوید: ممکن است شاه نیت از رعیت برگردانده

باشد. بهتر است از این مکان دور شویم.

۲ - خره بمه می‌پذیرد.

۳ - دختر می‌گوید: اگر بخواهیم از این‌جا حرکت کنیم و مقامگاه دیگر بیابیم برای سبک‌تر

کردن بارها باید قدری از غذا و شراب را در این‌جا بگذاریم. پس خوب است قدری از اینها را

۱۵۲ □ دگردیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام

به میهمان بدهیم.

- ۴ - پدر می‌پذیرد و دستور می‌دهد طعام و شراب و نقل به خدمت بهرام برند.
- ۵ - خره بمه و بهرام با هم شراب می‌نوشند.
- ۶ - در اثنای نوشیدن شراب بهرام از خره بمه، زیبارویی می‌خواهد که با او هم صحبت شود.
- ۷ - خره بمه به دختر خود می‌گوید که پیش مهمان برود.
- ۸ - دختر می‌پذیرد و به نزد بهرام می‌رود.
- ۹ - بهرام دلداده دختر می‌شود.
- ۱۰ - بامداد شبان از دشت می‌آید و می‌گوید شیر گوسپندان به صورت انگیزی زیاد شده.

پاره سوم:

- ۱ - خره بمه می‌گوید شاه نسبت به ما عاطفت ورزید.

وضعیت پایانی

- ۱ - بهرام به کاخ باز می‌گردد و آن ده و چندین چیز دیگر را به خره بمه می‌بخشد.
 - ۲ - بهرام دختر دهقان را عقد می‌کند و به کاخ می‌برد.
- مترجم این حکایت، سعدالدین وراوینی در قرن هفتم، آن را این گونه به پایان می‌برد:
- «این افسانه از بهر آن گفتم تا دانی که روزگار، تبعیت تبت پادشاه بدین صفت کند. و پادشاه چون خوی کم‌آزاری و نیکوکاری و ذلاقت زبان و طلاق پیشانی با رعیت ندارد، تفرق به فرق رعایا راه یابد، و رمیدگی دور و نزدیک لازم آید. و بین که مصطفی علیه الصلوة که در اکمل کمالات و افضل حالات بود، بدین خطاب چگونه مخاطب است قال الله تعالی: *وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَقُوا مِنْ حَوْلِكَ*. و چون یکی به گناهی موسوم شود، عقوبت عام نفرماید. قوله تعالی: *وَ لَا تَنْزُ وَازِرَةٌ وَرَزَ أُخْرَى*. که آنگاه آخر الامر کار رعیت به استیصال و استیکال کلی گراید، تا به گناه خانه‌ای دیهی، و به گناه شهری کشوری

مؤاخذ شوند.^(۱)

جدا از نتیجه سیاسی - اخلاقی که راوی می‌گیرد (چه نگارنده طبری آن در قرن سوم و چه مترجم آذربایجانی آن در قرن هفتم)، اصل روایت که در ظاهر، تاریخی است از پیرنگی^(۲) منطقی، متناسب با فضای تاریخی حکایت برخوردار نیست.

اتفاق‌های اصلی داستان، یکی شایسته پذیرایی نکردن دهقان از میهمانی ناشناخته که به ما «بهرام گور» معرفی شده است و در نتیجه کم‌تر شدن شیر گوسپندان و دیگری پذیرایی شایسته دهقان از بهرام که هم‌چنان ناشناس است به وسیله خوراکی، شراب، ثقل و دختر زیبارویش، و در نتیجه شیرآورد شدن بیش از پیش گوسپندان او.

راوی دلیل این اتفاق‌ها را به ترتیب آورده خاطر شدن پسر یزدگرد ائیم - پادشاه ساسانی - از رعیت و خشنود شدن وی از رعیت می‌داند. حال آن‌که تعلیل مناسبی برای یک داستان تاریخی نیست؛ پس یا پیرنگ داستان نقصی دارد یا اساساً قصه این داستان واقعه‌ای تاریخی نیست.

بحث

انگاره نگارنده پیرامون ژرف‌ساخت روایت، اسطوره‌ای بودن آن است. زیرا سه مفهوم علیّت، زمان و مکان در روایت اسطوره‌ای با روایت تاریخی که عقلانی و مستند است تفاوت دارد.

«به نظر [لوسیون] لوی برول»^(۳) آدم بدوی هر اتفاق خوب و بدی را که رخ می‌دهد به نفوذ نیروهای مرموز و سحرآمیز نسبت می‌دهد. در حالی که برای ما رابطه علت و معلول واقع در زمان و متمکن در بُعد است. اقوام بدوی فقط به معلول توجه می‌کنند و علت را ناشی از موجودات و نفوس

۱- پیشین، ص ۴۴-۴۳.

2. Plot.

3. Lucien Levy-Bruhl.

مرموزی می‌دانند و ارتباط بین علت مرموز و معلول مشهود را بی‌واسطه می‌پندارند و به حلقه‌های میانه‌ای که علت را به معلول می‌پیوندد اعتنایی نمی‌کنند.

به جای این‌که زمان را مدتی متجانس، متشکل از لحظات مساوی و قابل تقسیم در نظر بیاورند و آن را بر اساس نظام توالی تصور کنند، بر عکس بدان صفات و خصایص درونی و کیفی می‌بخشند و به جای این‌که مکان را به شکل بعدی متجانس انتزاع کنند که در آن اشیاء را می‌توان کنار هم قرار داد، آن را، بر عکس معلو از ارواح مرموز و مشحون از کیفیات خاص و مزین به نیروی خاص می‌انگارند.^(۱) حال آن‌که حکایت «خره بماء و بهرام گور» و شکل‌های دیگر این روایت که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد با ویژگی‌های اسطوره که در پنج تعریف معروف میرچا الیاده^(۲) آمده منطبق است:

۱ - اسطوره‌ها کنش‌های موجودات فراطبیعی در صحنه گیتی هستند.

۲ - اساطیر حقیقی و قدسی‌اند، زیرا واقعیت را تبیین می‌کنند.

۳ - اساطیر به آفرینش و بندهش مربوط می‌شوند، انگاره‌هایی را برای تقلید در برابر ما قرار می‌دهند و آنها را می‌توان از راه تذکر و یادآوری احیاء نمود.

۴ - از طریق شناخت اسطوره پیدایش هر چیز، می‌توان بر آن چیره شد.

۵ - آن کس که در اسطوره می‌زید، از زمان خطی و زمینی درمی‌گذرد.^(۳)

نخستین نشانه‌ای که ما را به فرضیه اسطوره‌ای بودن ژرف‌ساخت روایت امیدوار کرد، ریشه‌شناسی واژه بهرام است، که در ریخت اوستایی صفتی است برای یک ایزد هندوآریایی به نام ایندیرا (اندر - اندرا - ایندیره):

«در اوستا *vərəθragna*، پهلوی *Vahrām, varhrām, varhrân* آمده (نیبرگ ۲۳۳)

به معنی پیروزمند. اصلاً مرکب است از دو جزء: *vərəθra* اوستایی و *vritra* سانسکریتی

۱ - داریوش شایگان. بت‌های ذهنی و خاطره ازلی. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹ - ۱۳۰. هم‌چنین نک به پیشین، ص ۱۲۹ - ۱۹۶.

2. Mircea Eliade.

۳ - محمد ضمیران. گذار از جهان اسطوره به فلسفه. تهران: هرمس، ۱۳۷۹.

دگردیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام ۱۵۵

به معنی ازدهایی که باران را محبوس می‌دارد و آریاییان آن را بزرگ‌ترین دشمن خود محسوب می‌داشتند. جزء دوم ghan اوستایی و han سانسکریت از مصدر jan ایرانی باستان و gan اوستا، به معنی زدن و کشتن. ورثرغنه اوستا و vritrahan سانسکریت در لغت به معنی ورتراکش، قاتل دشمن؛ این نام بزرگ‌ترین و محترم‌ترین لقبی است که به خدایانی که به ورتره حمله می‌کردند مخصوصاً Indra (رب النوع رعد) داده می‌شد.^(۱) «همین مفهوم در دین قدیم ارمنی به نام Vahagan (خدای ازدهاکش) آمده است. نیز در ارمنی Varâm و مردم گرجستان Gurâm گویند. وی یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست و در مقام همپایه سروش است - در مهریشت آمده که بهرام یار و همراه مهر (فرشته رزم) و پاسبان عهد و پیمان است - یشت چهاردهم اوستا به نام «بهرام یشت» است. آتش ورهرام (بهرام) که به جای cathédrale عیسویان است رابطه مخصوص با ایزد پیروزی، بهرام دارد - نگهبانی روزیستم هر ماه شمس بدین فرشته سپرده شده و در ادبیات ما بهرام، گاه اسم ایزد پیروزی، گاه روز بیستم ماه، گاه ستاره مریخ، گاه اسم گیاه (منسوب به بهرام) و گاه نام یکی از پادشاهان بنام عهد قدیم و مخصوصاً بهرام گور آمده.»^(۲)

مرحوم «پوردادود» در یشت‌ها واژه بهرام را چنین تشریح می‌نماید:

«بهرام در اوستا ورثرغنه Verethragham و در پهلوی ورهران می‌باشد. ارمنی‌ها آن را مختصر نموده ورام گفتند. همین اسم در گرجستان گورام شد. معمولاً در روی مسکوکات و کتیبه‌ها ورهران آمده است. تغییر یافتن نون ورهران به میم از قبیل تغییر بان پهلوی است به بام فارسی. در ادبیات مزدیسنا نیز ورهرام گفته می‌شود. در بندهش و اهرام ضبط شده است. بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست و در مرتبه و مقام مثل ایزد سروش است.

البته درباره «ورترا» بخش نخست نام «ورثرغنه» نظرات دیگری نیز وجود دارد. در فرهنگ اساطیر ایران ذیل واژه [ورترا Vritra] ورتره (= ورتره) چنین آمده: به معنی «مخفی کننده و دزد»، به اعتقاد

۱ - جهانگیر اوشیدری. دانشنامه مزدیسنا. تهران: مرکز، ۱۳۷۱، ص ۳۵.

۲ - محمدحسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۳۲۴.

ایرانیان قدیم ابر بی‌باران، و در روایات کهن مذهبی نام دیوی است که مظهر خشک‌سالی، تاریکی و بدخواهی محسوب می‌شده است.»^(۱)

«احمد شاملو» درباره این واژه تقریباً نظری مشابه را ذکر کرده است: «در اساطیر ایران ابر سترون یا ابری که نمی‌بارد ورتیره نام دارد که بزرگ‌ترین دشمن انسان، و معنی لغوی آن «دزد و مخفی‌کننده» است.»^(۲)

به هر روی آنچه از این نظرات استنباط می‌شود این است که وتره ارتباط مستقیم با بی‌آبی داشته ورتیره یا وهرام (بهرام) ایزدی است که بی‌آبی را از بین می‌برد. در واقع این واژه صفتی است که به خدای نابودکننده خشک‌سالی ایندیرا داده می‌شود. ایندیرا و ورتیره دو دشمن دیرینه در اسطوره‌های هندوایرانی هستند.

کهن‌ترین سند مکتوبی که از ایندیرا در آن سخن رفته، نوشته‌ای است که در سال ۱۹۰۶ به دست یاری «وینکلر»^(۳) آلمانی در ایالت آنکارا^(۴)، در دیهی که امروز در ترکیه «بوغازکوی»^(۵) خوانده می‌شود و روزگاری پایتخت کشور هتیت (هتوشش)^(۶) بوده است، کشف شد. این لوحه از سده چهاردهم پیش از میلاد است و آن پیمان‌نامه‌ای است میان پادشاه هتیت و پادشاهان میتانی^(۷) که هر دو از اقوام هندواروپایی و از خویشاوندان ایرانیان و هندیان بودند.

در این پیمان چهار خداوندگار که میترا و ورنه^(۸) و ایندره^(۹) و ناستیه^(۱۰) باشند مانند

۱- محمدجعفر یاحقی. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: سروش، ۱۳۷۵، ص ۴۳۷.

۲- احمد شاملو. کتاب کوچه. با همکاری ایدا سرکیسیان. تهران: مازیار، چاپ دوم، ۱۳۷۸. ص ۸۰۰.

3. H. Winckler.

4 ú Angora.

5. Boghaz-kai.

6. Hattushash.

7. Mitanni

8. Varana

9. Indra

10. Nasatya

دگردیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام ۱۵۷

گواهان آن عهد و میثاق، میان هتیت و کشور همسایه‌اش میتانی یاد گردیده‌اند. اهمیت این فهرست که از دوره‌ای قریب شش قرن قبل از حکومت خاندان مادی در ایران به دست آمده پوشیده نیست، چه قدیمی‌ترین سندی است از اقوام اروپایی که نام خدایان هندوایرانی در آن آمده است.

«ایندیرا در ریگ ودا»^(۱)، کهن‌ترین بخش ودا، که پیش از هزار و پانصد سال قبل از تولد مسیح سروده شده، یکی از خدایان بسیار محبوب است.^(۲) از مجموع ۱۰۲۸ سرود ریگ ودا، در حدود ۲۵۰ سرود به ایندیرا اختصاص دارد.^(۳)

از کتیبه بوغازکوی و هم‌چنین تأمل در ریگ ودا (که در صفحات بعد به تفصیل به آن خواهیم پرداخت) در می‌یابیم که ایندیرا اصولاً از خدایان قدیم مذهب هندوآریایی است. اما در اوستا تنها دو بار از ایندیرا یاد شده و در ردیف بدکنشان دیگر برشمرده شده است و هر دو بار به عنوان دیوی نابکار (در فرگرد (فصل) دهم و نذیداد پاره ۹ و فرگرد نوزدهم و نذیداد پاره ۴۳). هم‌چنین در بندهشن پنج بار از ایندیرا با ریخت «اندر»^(۴) یاد شده، و در زمره دیوان اهریمنی قرار دارد:

«اندر بر (ضد) اردیبهشت است»^(۵)؛ و «کسی که چیزی بدان مردمان دهد که (ایشان را) آیین این است که شبی^(۶) و کستی^(۷) نباید داشتن، آن گاه، اندر و ساوول و ناگهیس از او خشنود شوند».^(۸)

«ژرژ دومزیل» - اسطوره‌شناس بزرگ - در جدول معروف خود، ایندیرا را به عنوان خدای جنگ‌آوری که یکی از سه کنش‌ایزدان هندوآریایی است، معرفی می‌کند:

1. Rigveda

- ۲ - ابراهیم پورداوود. اناهی‌تا. به کوشش مرتضی گرجی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۳، ص ۱۲۲.
- ۳ - سید محمدرضا جلالی نائینی. گزیده ریگ ودا. تهران: قطره، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۲۷.
- ۴ - صص: ۲۸، ۵۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۸.
- ۵ - فرنیخ دادگی. بندهشن. گزارنده: مهرداد بهار. تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۶ - جامه.
- ۷ - یا همان کشتی نام کمربندی است که زرتشتیان پس از سن هفت‌سالگی به نشان پیروی از دین بهی به دور کمر می‌بندند.
- ۸ - همان، ص ۱۲۰.

جدول خویشکاری سه گانه دومزیل

رومی	ایرانی (اوستایی)	هندی	ژرمنی (اسکاندیناوی)
زویتر، دیوس فیدوس	و هومتنه، لسه (اسروان)	وَرُوَنَه - مِیتره (پراهمنه)	۱- فرما ترولی دوجنه‌ای آدین، تهر
مارس	جَشْتَرَه و لهر به (شهرور) (ارتشتاران)	ایندره، نروتها (کشریه)	۲- رزم آوری تور
کهرنیوس	آیرتات و هورونات و الهه ارمتی (و استرپوشان)	آشوپن‌ها و الهه سزشتوی (نوسیه)	۳- تولید اقتصادی نهوردر، فزتر و الهه فریا

در جدول فوق می‌بینیم به جای «ایندیرا» ی هندی در اوستا، «شهریور» ایزد رزم‌آوری است. پرسشی که پیش می‌آید این است که چرا ایندیرا که روزگاری برای اقوام هندوآریایی یک ایزد مورد ستایش است، در ایران دوره اوستایی و دین زرتشتی افول می‌کند و به یک «ضد خدا» بدل می‌شود؟

درخصوص چگونگی تنزل ایندیرا به دیو در آثار زرتشتی، نظرات متعددی وجود دارد. از سویی می‌توان تحولات دینی - اجتماعی و از سوی دیگر تغییر شرایط اقتصادی و اقلیمی آریاییان مهاجر به فلات (نجد) را سبب این افول تلقی کرد. ما با استفاده از مقاله‌ای که «احسان یارشاطر» با عنوان «ایندیرا» سال‌ها پیش به نگارش در آورده چند نظر عمده را با رویکرد دگردیسی‌های دینی - اجتماعی بررسی می‌کنیم:

۱ - «هاوگ» دیو شمرده شدن ایندرا در ایران و تنزل اسوراها را در هند نتیجه یک نوع رقابت و جدال سیاسی میان دو دسته از اقوام هند و ایرانی می‌شمرد و معتقد بود که هر یک از این دو قبیله بر اثر کشمکش سیاسی خدایان قبیله دیگر را دیو خواندند.

۲ - «دارمستتر» به کلی منکر چنین اختلافی شد و استدلال کرد اساساً اختلاف میان دئوها و اسوراها بیش از حد تأکید شده است و تغییر معنی دیو از خدا به مفهوم امروزی نتیجه تحول زبان و بر حسب اتفاق است و مبتنی بر انقلاب مذهبی خاصی نیست، و از طرفی دیو در اوستا فقط به معنی خدای مخالف است نه آنچه ما امروزه از دیو می‌فهمیم،

وانگهی پرستش ایندرا نیز در جامه پرستش بهرام در میان ایرانیان باقی مانده است.

۳- «نوبرگ» اوستا را به نحوی جز آنچه تا حال مرسوم علمای اوستا بود تعبیر نمود و نتایج شگفت‌آور از آن استخراج کرد و معتقد شد که در روزگاری بسیار قدیم تراز آنچه تاکنون گمان می‌رفت در نقاط شرقی ایران، در حوالی کوه‌های هندوکش، دو قبیله ایرانی نزدیک به یک‌دیگر می‌زیستند. یک قبیله پرستندگان مهر بودند و تشریفات مذهبی مفصل داشتند و نوشیدن هوم کشتن حیوانات به خصوص گاو برای قربانی خدایان در میان آنها رایج بود و پرستش خدایان فرعی دیگری مانند رشن و بهرام و سروش را نیز معمول می‌داشتند. دو قبیله دیگر خدای بزرگ اهورا بود و نوشیدن هوم و قربانی خونین مکروه شمرده می‌شد، بر عکس کشیدن بنگ (در اوستایی maga) در میان خواص دین و برگزیدگان قبیله رواج داشت، و همان‌طور که در میان دشمنان آسیای مرکزی مشهود است از کشیدن بنگ حالت خلسه‌ای به آنان دست می‌داد که عالی‌ترین حالت و تجربه معنوی محسوب می‌شد. زرتشت از روحانیان این قبیله بود. مهرپرستان با کوشش در ترویج آیین خود در قبیله اهورا پرستان نفوذ کردند و زرتشت از بروز این خطر نگران شد و به دفاع از دین پدران خود همت گماشت. در این احوال نوعی تحول فکری برای وی حاصل شد و در اصول آیین خود دیگر بار به دقت نگریست، آن‌گاه بر وی روشن شد که اهورا مزدا به خلاف آنچه وی و هم‌کیشانانش تصور می‌کردند تنها به آفریدن جهان اکتفا نکرده بلکه در کار جهان نیز نظر دارد و نگران رفاه پرستندگان خود است. به عبارت دیگر از کار جهان دوری نمی‌جوید بلکه خدایی است فعال و کوشنده و مسؤول، و امشاسپندان در اداره گیتی فقط یاران، نه مدیران مستقل اویند. پس از جلوه این حقیقت زرتشت به مقابله با مهرپرستی کمر می‌بندد، اما در این کار توفیق چندانی نمی‌یابد. ناچار قبیله خود را ترک می‌کند. به قبیله دیگری که امیر آن ویشتاسب است می‌رود. این قبیله که مردمش تازه به کیش مهرپرستی گرویده‌اند بر اثر نفوذ کلام زرتشت کیش گمشده خود را باز می‌یابند، منتهی زرتشت که از تحوّل ذهنی مردم قبیله آگاه شده برای آن‌که به مشکل بسیار برنخورد راه میانه پیش می‌گیرد و مهر و ناهید و هوم و بعضی خدایان

دیگر را در آیین خود جای می‌دهد. قبیله ویشتاسب نیز وی را به پیامبری پذیرفته اهورا مزدا را خالق همه این خدایان می‌شناسند و به مزیت امشاسپندان و مراسم صرف بنگ رضا می‌دهند و با این ترتیب کیش زرتشتی پرورده می‌شود. بنابراین صورت مختلفی که در یشت‌ها از عقاید زرتشتی آغاز شده و کیش چندخدایی دیگری دیده می‌شود اصولاً از زمان خود زرتشت آغاز شده و بعداً فقط توسعه بیشتر یافته است.^(۱)

اکثر ایران‌شناسان و اسطوره‌پژوهان اعتقاد دارند نقش‌های اصلی «ایندیرا» در وجود برخی از خدایان، پهلوانان و پادشاهان اژدهاکش تجلی یافته است:

ایزد بهرام، تشیترا، آذر، مهر، سروش، اهورامزدا، فریدون، گرشاسپ یا سام، رستم، گشتاسب، اسفندیار، بهمن، اردشیر بابکان، از این جمله‌اند.^(۲)

جنگیدن پهلوان یا خدایی با اژدها و آزاد کردن آنچه که اژدها گرفتار کرده از موتیف‌های بسیار تکرارشونده اساطیر سراسر جهان است. فریدون و ضحاک، ایندیرا و ورترا، هرقل و هیدرا، زیگفرید و فافتر و بیوولف و گرنندل نمونه‌هایی چند از روایات مشهور هندواروپایی این اسطوره‌اند. ولی وجود نظیره‌های بسیار مشابه این افسانه در مجموع اساطیر دیگر مردمان (از چین گرفته تا بابل، و از آفریقا گرفته تا برزیل) نشان می‌دهد که با اسطوره‌ای سر و کار داریم که از گستردگی و پراکندگی جهانی برخوردار است.^(۳)

پس چنانچه بخواهیم به جست‌وجوی ایندیرا در اساطیر ایرانی، پردازیم، نباید تنها به نقش اژدهاکشی که به خدایان، پهلوانان یا شاهان منسوب شده بسنده کنیم. بلکه به نظر می‌رسد باید از نشانه‌های مشترک دیگری نیز برای اثبات ادعای وجود ایندیرا در فرهنگ ایرانی یاری بگیریم. یکی از مهم‌ترین این نشانه‌ها، مشابهت‌های لفظی است. همان‌طور که دیدیم ایندیرا با نام خود در متون زرتشتی به یک دیو بدل شده است. اما در

۱- احسان یارشاطر. یغما. شماره ۵ و ۴.

۲- احسان یارشاطر. «ایندرا». یغما، ۴/۴۳۳ و ۵/۲.

۳- بهمن سرکارتی. سایه‌های شکارشده. ص ۲۳۷.

دگردیسی اسطوره وهرام در حکایت‌های بهرام ۱۶۱

وداها ایندی را صفتی دارد. حال در خصوص صفتش ورتراهن (ورهرام در پهلوی، وهرام در فارسی دری و بهرام) باید اندکی تأمل کرد.

همان‌طور که دیدیم دارمستتر صریحاً ادعا می‌کند که «پرستش ایندی را نیز در جامه پرستش بهرام در میان ایرانیان باقی مانده است.»^(۱)

تقریباً این نظر در بین اسطوره‌شناسان صاحب‌نظر در حوزه هند و ایران بسیار شایع است. اما با مطالعه چهاردهمین یشت از اوستا، بهرام‌یشت، با یک مسأله جدید برخورد می‌کنیم و آن این که ایزدبهرام ضمن شباهت‌های بسیاری که با ایندی را دارد، فاقد خویشکاری اصلی او یعنی اژدها کشی است!

این عدم تطبیق بسیاری را بر آن داشته که تصور کنند: «بهرام ایرانی اژدها نمی‌کشد!» مثلاً «گیمن دوشن» در کتاب دین ایران باستان می‌گوید:

«در ایران ایزدی وجود دارد که بسیاری از خواص ایندیره را داراست، به استثنای و درست به استثنای اژدها کشی (حداقل در نسخه اوستا). ایران، اژدهایی به نام ورثره را نمی‌شناسد. این واژه خنثی و به معنای «دفاع» است.

امروزه بنا به یک عقیده عمومی ایندیره ورثره هان، به دوران هندوایرانی مربوط می‌شود، و یک ایزد جنگ‌آور و اژدها کش بوده است. او در ایران به صورت ورثره ادامه حیات می‌دهد که در نتیجه نوعی فرآیند تصفیه، دیگر اژدها کشی از خصوصیاتش نیست.»^(۲)

هم‌چنین بزرگانی هم چون لومل، بنونست و رنو^(۳) نیز بر این باورند.

برای یافتن پاسخ این پرسش که چرا اژدها کشی از شخصیت بهرام در بهرام‌یشت حذف شده، بحث به ریشه‌شناسی مجدد نام بهرام کشیده می‌شود.

ورتراهن که صفت ایندراست مرکب از دو جزء است. جزء دوم «هن» به معنی کشنده است از ریشه

۱- احسان یارشاطر. یغما. ص ۱۰.

۲- گیمن دوشن، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۳- همان، ص ۲۲۵.

هندوایرانی Ghan (اوستایی Gan، فارسی باستان Jan فارسی زدن - زن)^(۱). جزء اول در سانسکریت دو معنی دارد. به صورت خنثی به معنی دشمن و به صورت مذکر نام دیو خشکی است و ورتراهن کشنده دیو خشکی است. در اوستایی ورثرغن به معنی پیروزی و ورترا به معنی فتح و غلبه است که با معنی سانسکریت متفاوت است. چنان‌که لومل^(۲) متذکر شده ورترا در اوستایی اصیل نیست بلکه از ترکیب ورثرغن گرفته شده. بنابراین ملاحظات و برخی نکات دیگر بنویست و رنو در کتابی که در این باره منتشر ساختند^(۳) چنین اظهار کردند که ورترا اصولاً به معنی دفاع است و «ورثراگن» در اوستایی و «ورتراهن» در سانسکریت به معنی شکننده دفاع و در نتیجه پیروزگر است و این‌که در سانسکریت معنی «اژدها کش» یافته نتیجه خلط است، یعنی چون ایندرا که مانند بهرام این صفت را داشت ضمناً کشنده اژدهای خشکی بود به تدریج گمان شد که ورتراهن به معنی اژدها کش و ورترا به معنی اژدهاست. از نکاتی که موجب ضعف این نظر است این است که در ارمنستان بهرام داستان کشتن اژدها را محفوظ داشته. صورت ارمنی بهرام وهگن (Vahgn) است که قهرمانی دلاور و جنگجو است و بعدها که فرهنگ یونان به ارمنستان کشید به جای هرکول پرستش شد و یکی از دلاوری‌های او کشتن اژدها است.^(۴)

ما نیز در پی اثبات آن هستیم که اگرچه خویشکاری اژدها کشی بهرام در متون دینی کهن ایرانی پس از ظهور زرتشت از میان رفته اما برخی اسطوره‌ها، در ادبیات و فرهنگ مردم ایران که به نسبت از آفت سیاست در امان مانده است، همچنان خویشکاری از بین بردن اژدهای خشک‌سالی که نقشی مقدس است، به دست بهرام صورت می‌گیرد.

این شکل از دگردیسی اسطوره یعنی از دست‌دادن معنای مذهبی یک اسطوره و تبدیل آن به حکایت و افسانه یا قصه برای کودکان در اسطوره‌شناسی، «اسطوره‌پیرایی» یا

۱ - به بارتولومه ستون ۴۹۰ در ذیل gan و به Old Fersian تألیف Kent (۱۹۵۰) ذیل Jan مراجعه شود.

۲ - همان، ص ۱۳۱.

۳ - Virta et Vrhthragna par E. Benveniste et L. Renou درباره انتقاد نظر بنویست رجوع شود به

Zoroastre تألیف دوشن‌گیمین (۱۹۴۸) صفحات ۴۶ - ۴۳.

۴ - احسان یارشاطر. «ایندرا». ینما، ۴۳۳/۴ و ۲/۵.

دگردیسی اسطوره وهرام در حکایت‌های بهرام ۱۶۳

«اسطوره‌زدایی»^(۱) گفته می‌شود.^(۲)

اسطوره‌پیرایی در امتداد فرآیند عقلانی‌سازی است. انسان بدوی برای جهان پیرامون خود به دنبال یافتن معنایی است، این اسطوره است که به «کشف و نمودارساختن الگوها و از این رهگذر، تدارک معنایی برای دنیا و وجود بشر» می‌پردازد.^(۳) هنگامی که اعمال خدایان برای مردم غیرمنطقی به نظر برسد نقش معنابخش اسطوره به جهان و چگونگی خلقت کاسته می‌شود و در حد یک حکایت تنزل می‌یابد.

روش تحقیق

چنانچه بخواهیم از حکایت‌ها و افسانه‌هایی که از یک اسطوره بر جای مانده‌اند دوباره به اسطوره اصلی بازگردیم باید روایت‌های مختلف آن را جمع‌آوری کنیم، شباهت‌ها را دسته بندی کرده، تفاوت‌ها را به سویی افکنیم.

«اسطوره یک زبان است، و مثل زبان مبتنی بر عناصر «درزمانی»^(۴) و عناصر «همزمانی»^(۵)»^(۶) عناصر «درزمانی» در محور جانشینی یا عمودی و عناصر «همزمانی» را در محور هم‌نشینی یا افقی متن مورد خواتش قرار می‌دهیم.

محور هم‌نشینی همان شاکله اصلی یا ساختار اسطوره است که کم و بیش ثابت است. حال آن‌که که محور جانشینی سطح متغیر اسطوره را می‌گوییم. کنش‌های اصلی در سطح افقی متن اتفاق می‌افتند. برای مثال «اژدهاکشی» یکی از موتیف‌های ساختاری این اسطوره به شمار می‌رود، به مثابه یک فعل در جمله؛ حال آن‌که به جای فاعل می‌توان ورثرغن،

1. demythisation.

۲- میرچا الیاده. چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس، ۱۳۶۲، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۳- همان، ص ۱۴۸.

4. Diachronic.

5. Synchronic.

۶- رضا براهنی. طلا درمس. تهران: بی‌نا، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۶۷.

ورهرام، بهرام، مهر، ویشتاسب یا هر نهاد دیگری را قرار داد.

در واقع مجموع کنش‌ها هستند که ساختار اصلی اسطوره را به ما می‌نمایند.

ما تعدادی از روایت‌ها را در دست داریم که از لحاظ محور هم‌نشینی مشترکات زیادی با یک‌دیگر دارند؛ برخی از این روایت‌ها هنوز معنای مذهبی خود را از دست نداده‌اند. خوشبختانه در این مورد خاص «ریگ ودا» و «اوپانیشادها» مجموعه خوبی از خویشکارهای ایندیرا را در خود نگاه داشته است. هم‌چنین «وهگن» در نوشته‌های تاریخی ارمنی حایز این ویژگی است. برخی دیگر اگر چه فاقد ارزش دینی هستند ولی در تطبیق به کار ما خواهند آمد از آن جمله‌اند متون ادبی همچون: شاهنامه و هفت‌پیکر و روایاتی در ادبیات عامیانه. از این میان آنهایی که همچنان مشترکات خود در محور جانشینی، به ویژه نام شخصیت اصلی داستان، نمادها، نشانه‌ها و شخصیت‌پردازی را حفظ کرده‌اند از اهمیت بیشتری برخوردارند.

همان‌طور که «کلود لوی استروس»^(۱) نیز اعتقاد دارد در اسطوره «از یک نوع رویداد به دفعات برای تشریح ماجراهای متفاوت استفاده می‌کنند.»^(۲)

ما در واقع در محور هم‌نشینی با تعداد نسبتاً زیادی «خرد - اسطوره»^(۳) سر و کار داریم.^(۴)

در شاهنامه فردوسی روایت‌های زیادی در مورد «بهرام»^(۵) های مختلف داریم که عناصری مشابه با روایت مرزبان‌نامه دارند. نکته جالب این‌که در دوران پادشاهی بهرام‌گور سیزده داستان پی‌درپی وجود دارد که هیچ نقشی در توالی کل داستان پادشاهی بهرام ندارد. در اکثر آنها در پایان داستان ازدواج‌هایی صورت می‌گیرد که در ادامه داستان یادی از همسران

1. claud Levi- strauss.

۲ - کلودلوی استروس. اسطوره و معنا. ترجمه شهرام خسروی. تهران: مرکز، ۱۳۷۹، ص ۵۳.

3. mini- myth.

۴ - همان، ص ۵۲.

۵ - بهرام چوبین - بهرام گودرز - بهرام‌گور.

دگردیسی اسطوره و بهرام در حکایت‌های بهرام ۱۶۵

وی نمی‌شود. حال آن‌که در مورد اغلب پهلوانان اژدهاکش دیگر این چنین نیست. مثلاً گشتاسب پس از کشتن اژدها (گرگ) با فرنگیس ازدواج می‌کند و فرنگیس همواره در داستان زندگی گشتاسب حضور دارد و نقش ایفا می‌کند.

از این رو می‌توان ادعا کرد که فردوسی هم روایت‌های مختلفی را که از بهرام بر زبان مردم هم‌روزگارش یا موبدان جاری بوده و شاید همان راویان عامی به بهرام گور منسوب می‌داشته‌اند، ذکر کرده تا نکته‌ای از آنچه به گمان او تاریخ بوده به دست فراموشی سپرده نشود.

از او هر چه اندر خورد با خرد دگر در ره رمز معنی برد

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۲، ص ۲۱)

متون دیگری همچون مروج الذهب، هفت پیکر، تاریخ گزیده، تاریخ طبری، روایت‌های اقماری (خرد - اسطوره) از این اسطوره را در خود جای داده‌اند.

ما می‌کشیم خویشکاری‌های مشابه را در یک سو دسته‌بندی کنیم و نقش‌ویژه‌های^(۱) مغایر را در سوی دیگر. تا در نهایت ساختار مشترک یک روایت از اسطوره را بازشناسی کنیم. سپس با آن شکلی که هنوز معنای مذهبی خود را حفظ کرده یعنی ایندیرا در ریگ و دوا و وهگن در ارمنستان مورد تطبیق قرار می‌دهیم تا اثبات کنیم که همه این روایت‌ها همان روایت اژدهاکشی بهرام است که در ادبیات و افسانه‌های ایرانی به گونه‌ای اسطوره‌زدایی شده است.

این روش را «ولادیمیر پراپ» در کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان»، «یاکوبسون» در «اساطیر تطبیقی ایرانیان و اقوام اسلاو»، «لوی استروس» در مورد اودیپ و داستان‌های اقمار آن و داستان‌های سرخ‌پوستان و حکایات مربوط به آداب غذاخوری و آداب کشت و زرع، و «تزو تان تودوروف» درباره داستان‌های هنری جیمز و یا قصه‌های هزارویک شب به کار بسته‌اند.

1. Fonction.

تحلیل

شخصیت «ایندیرا» در ادبیات دینی وداها دارای چندین ویژگی عمده است که در ادامه مقاله خواهیم کوشید به گونه‌ای تطبیقی آنها را با توجه به قدمت و اصلاتی که دارند به عنوان پایه و اشکال دگردیسی شده این ویژگی‌ها در ادبیات فارسی به عنوان شاهد ذکر نماییم. البته گاهی از فرهنگ‌های مجاور، نظیر ارمنی و برخی ادیان کهن که در واقع وجه مشترک‌هایی با فرهنگ ایرانی دارند یاری خواهیم جست.

اژدهاکشی

بارزترین ویژگی «ایندیرا» اژدهاکشی است. همان‌طور که گفته شد «وریترا» و «اهی» دو اژدهایی هستند که بر سر آب‌ها سد شده و سبب خشک‌سالی می‌گردند. در ریگ‌ودا «ایندیرا» کشته آنها، بارها با این نقشش ستوده شده است:

«ای کشنده «وریترا» از هر یک از نیروهایی که بشاید ما را قدرت پهلوانی بخش^(۱)»

یا:

«اندرا»ی نیرومند، «وریترا»ی خطاکار ساکن در ابر را خرد ساخته است؛^(۲)

«ای اندرا، ای قهرمان، تو با دلیری خویش «اهی» با عظمت را که در غاری مخفی شده بود و در پنهانی به سر می‌برد، و آب‌هایی که منزلگاهش بود، او را پوشیده بودند، و در آسمان (فضاء) مانع از ریزش بارانی بود از میان بردی.»^(۳)

همان‌طور که گفته شد روایت‌های گوناگونی از اژدهاکشی در ادبیات فارسی وجود دارد که کشنده اژدها بهرام نام دارد.

۱ - سیدمحمدرضا جلالی نائینی. همان، ص ۲۵.

۲ - همان.

۳ - ماندالای ششم، سروده ۵۱، ص ۶۰.

دگردیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام ۱۶۷

بهرام گور در شاهنامه علاوه بر جنگ‌هایی که با شیران^(۱) و کرگدن^(۲) دارد، با اژدها نیز مبارزه می‌کند:

یکی اژدها دید چون نره شیر	به نخچیر شد شهریار دلیر
دو پستان بسان زنان از برش	به بالای او موی زیر سرش
بزد بر بر اژدها بی‌درنگ	کمان را بزه کرد و تیر خدنگ
فرو ریخت چون آب خون از برش	دگر تیر زد بر میان برش
سراسر بر اژدها بر درید	فرود آمد و خنجری برکشید
به خون و به زهر اندر افسرده بود...	یکی مرد برنا فرو برده بود

(شاهنامه، ج ۷، ص ۳۸۰)

و دیگری کشتن اژدهایی در سرزمین هند:

به دریا بدی گاه بر آفتاب	یکی اژدها بود بر خشک و آب
وزو خاستی موج دریای نیل ...	یکی در کشیدی بدم ژنده پیل
که پیکانش را داده بد زهر و شیر	... کمان را بزه کرد و بگزید تیر
چپ و راست جنگ سواران گرفت	بر آن اژدها تیرباران گرفت
همی خاک را خون زهرش بشست	تن اژدها گشت زان تیر سست
به تندی دل اژدها بر درید	یکی تیغ زهر آهگون برکشید
به خاک اندر افکند بی‌جان تنش	به تیغ و تبرزین بزد گردنش

(شاهنامه، ج ۷، ص ۴۲۴)

همین موقعیت دقیقاً برای بهرام چوبینه هنگامی که به دربار خاقان چین می‌رود اتفاق می‌افتد؛ خاتون - همسر خاقان - از بهرام می‌خواهد اژدهایی که دخترش را کشته، نابود کند. بهرام چوبین و یارانش سوی کوهی که اژدها در آن است گسیل می‌شوند، اما از لشکریان

۱- شاهنامه، ج ۷، ص ۳۱۹ و ۳۲۰، ب ۲۶۰-۲۶۴ و ج ۷ ص ۳۴۷، ب ۷۳۰-۷۳۵ و ج ۷، ص ۳۶۹-۳۷۰، ب ۱۱۴۱-۱۱۴۳

۲- همان، ج ۷، ص ۴۲۲-۴۲۴، ب ۲۰۷۶-۲۱۱۰.

جدا شده، تنها به سوی اژدها ره‌سپار می‌گردد. با هشت نیزه او را از پای می‌اندازد و خاتون و خاقان بر او آفرین می‌خوانند.^(۱)

داستان کشتن اژدها توسط بهرام در هفت پیکر نظامی نیز ذکر شده است:

ناچخ هشت مشت شش پهلو	اژدها را درید کام و گلو
در سر افتاد چون ستون درخت	بانگی از اژدها برآمد سخت

(هفت پیکر، ص ۷۵)

در «زین‌ال‌اخبار گردیزی» نیز این گونه اژدهاکشی بهرام روایت شده است:

«و به هندوستان رفت متنکر حال و آنجا ددان بودند مضر، چون شیر و ببر و اژدها و فیل، که ولایت از دست مردمان بسته بودند، آن ددان را بکشت.»^(۲)

بخشی از شخصیت ورثرغنه که صفت ایندیریایی اژدهاکشی است در ارمنستان باقی مانده است. زیرا پس از نفوذ ایرانیان در آنجا دین و فرهنگ، زبان و عادات و رسوم ایران در آن دیار تأثیر زیادی بخشید. با این تفاوت که به دلیل مسیحی شدن این مردم حساسیت زیادی در خصوص مقدسان آیین پیشین ایران، چنان‌که برای زرتشتیان وجود داشت، پدید نیامد و این خدای آریایی با نام «وهگن»^(۳) با حفظ خویشکاری اژدهاکشی^(۴) ماندگار شد. هم‌چنین یکی دیگر از صفات ایندیرا که عاشق‌پیشگی است در وجود این ایزد ارمنی جلوه‌گر است؛ به گونه‌ای که در بزم و عشق‌بازی نیز ید طولایی دارد و میان واهگن و است‌غیک همان الهه عشق و شادی در معبد آن الهه معاشات فراوانی دارد.^(۵)

علاوه بر گواهی‌های ارمنی، شواهد دیگری نیز حاکی از اژدهاکشی ایزد بهرام در دست

۱- ر.ک. همان، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۵۱.

۲- ابوسعید عبدالرحمن بن انصحرکاک بن محمود گردیزی. زین‌ال‌اخبار. مقابله، تصحیح و تحشیه و تعلیق: عبدالحی جمیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۲۷ و ۲۸.

۳- وَفَغَن Vahayan.

۴- موسی خورن. تاریخ ارمنستان. ترجمه ابراهام آواساپیان، به اهتمام ابراهیم دهگان. اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۳۱.

۵- هاشم رضی. دانشنامه ایران باستان. تهران: سخن، ۱۳۸۱.

است. یکی از ایزدان اژدهاکش آیین مانوی، که در متون فارسی میانه ترفانی نامش «ویسبد» (Visbad) ذکر شده است و بازدارنده اژدهای مزنی یا مازندری توصیفش کرده‌اند، در یک قطعه مانوی به زبان سغدی نامش به صورت Vašayn bay آمده که همان صورت سغدی بهرام یغ است.^(۱)

شبهت‌رانی (رجولیت)

یکی از ویژگی‌های بسیار بارز ورترن یا همان ایندراى ودایی شهوت زیاد و رجولیت است: از این رو است که در ریگ‌ودا از او با نام Sahasramuska (هزار بیضه) یاد شده است.^(۲) اصولاً در اغلب مشتقاتی که از این کلمه، یعنی ایندرا درست می‌شود، یک معنی و مفهوم جنسی وجود دارد.^(۳)

چنان‌که اشاره شد جنبه شهوانی ایندزه زیاد است. وی و آگنی و سئومه سه خدایى هستند که بکارت دختران برای نخستین بار متعلق به آنان است. زنان زیبا را تعقیب می‌کنند و تا کام نگیرند نمی‌آسایند و از این راه ماجراهای فراوان ایجاد می‌شود که جنبه عاشقانه دارد و به روایات داستانی درباره پهلوانان زمینی می‌ماند.^(۴)

برخی حتی گمان برده‌اند شاید یکی از دلایل اخراج ایندیرا از جرگه ایزدان اوستایی روش‌های ناپسندیده اوست.^(۵)

بهرام گور هم که به گمان نگارنده شکلی عقلانی شده از خدای ورترن است این ویژگی را در داستان‌هایی که از او روایت می‌کنند بروز می‌دهد. تا جایی که قدمعلی سرامی - شاهنامه‌شناس معاصر -، در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های

۱- بهمن سرکارتی. سایه‌های شکارشده. ص ۲۴۰ - ۲۳۹.

۲- امیرحسین ذکرگو. اسرار اساطیر هند خدایان ودایی. تهران: فکر روز، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۳- هاشم رضی. همان، ص ۴۷۸.

۴- همان، ص ۴۷۸.

۵- همان، ص ۴۷۶.

۱۷۰ دگردیسی اسطوره وهرام در حکایت‌های بهرام

شاهنامه) بهرام‌گور را بیش از همه پادشاهان و پهلوانان عاشق پیشه و زن‌بارة دانسته است. (۱)
از جمله این حکایت‌ها، قصه بهرام‌گور با دختران آسیابان^(۲)، ازدواج او با سه دختر برزین^(۳)
و ازدواج او با دختر ماهیار^(۴) است.

نیز حکایت آغازین مرزبان‌نامه را فراموش نکرده‌ایم که وی آرزومند مشاهده کنیزکی
شاهدروی است و خره بماء به دخترش فرمان می‌دهد آرزوی او را به لقیه‌ای از لقای خویش
بنشانند. با رسیدن بهرام به آرزویش، برکت و افزونی به دشت دهقان سرازیر می‌شود و در
پایان با این دختر نیز ازدواج می‌کند. (۵)

شراب‌خواری

ویژگی برجسته‌ای که «ایندیرا» در ریگ ودا بدان متّصف است نوشیدن شراب مقدس
سوما است. (۶) او برای جنگ با اژدها نخست از این نوشیدنی سُکرآور درمی‌کشد، آن‌گاه با
دلیری هر چه تمام‌تر اژدها را نابود می‌سازد. همین نقش در شاهنامه با شراب‌نوشی بهرام به
تصویر کشیده شده است:

کنون می‌گساریم تا چاک روز
نخستین به شمشیر شیر افکنیم
چو رخشان شود هور گیتی‌فروز
همان اژدهای دلیر افکنیم

(شاهنامه، ج ۷، ص ۳۶۹)

ابیات آغازین داستان دختران آسیابان با شادخواری بهرام آغاز می‌گردد:

چنان بد که ماهی به نخچیرگاه
همی بود می‌خواره و با سپاه

(شاهنامه، ج ۷، ص ۳۳۱)

۱- قدمعلی سرامی. از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه). تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۲- ر.ک. شاهنامه، ج ۷، ص ۳۳۳.

۳- همان، ج ۷، ص ۳۴۵.

۴- همان، ج ۷، ص ۳۴۷ تا ۳۵۹.

۵- سعدالدین وراوینی. همان، ص ۴۰-۴۳.

۶- همان هوم شراب مقدس آریاییان.

دگر دیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام □ ۱۷۱

یا هنگامی که بهرام گور ناشناخته به خانه بازرگان می‌رود از جمله چیزهایی که از میزبان می‌خواهد، نبید کهن است:

بدو گفت لختی نبید کهن
ابا مغز بادام بریان بکن

(شاهنامه، ج ۷، ص ۳۷۶)

اما وقتی میزبان خوان می‌گسترد و بهرام شراب را نمی‌بیند خشمگین می‌گوید:
که از تو نبید کهن خواستم
این گفت‌وگوها یادآور نذورات مؤمنان ودایی برای خدای ایندراست و یا پادافره او که برزفتان خشم می‌گیرد.

بیاورد خوان با خورش‌های نغز	بدان برمنش بود و پاکیزه مغز
چو نان خوبه شد جام پر می ببرد	نخستین به بهرام خسرو سپرد
بدین‌گونه تا شاد و خرم شدند	ز خردک به جام دمام شدند
چنین گفت با میزبان شهریار	که بهرام ما را کند خواستار
شما می‌گسارید و مستان شوید	مجنبید تا می‌پرستان شوید

اما شاگرد بازرگان که گشاده‌دست است می‌و زعفران و مشک و گلاب تهیه می‌کند. در نهایت شاگرد بازرگان را مورد نواخت خود قرار می‌دهد و بازرگان را جریمه می‌کند.

هم‌چنین یکی دیگر از داستان‌های اژدهاکشی بهرام گور، با نوشیدن شراب آغاز می‌شود.^(۱) و پس از کشتن اژدها نیز هم‌چنان شراب می‌نوشد.^(۲)

به هر روی کمتر جایی ممکن است نامی از بهرام در متون آمده باشد اما خوان شراب و بانگ نوشانوش در میان نباشد.

۱- ر.ک. شاهنامه، ج ۷، ص ۳۷۹.

۲- ر.ک. همان، ص ۳۸۰.

برکت‌بخشی و باران‌آوری

نکته جالب در حکایت‌های بهرام علاوه بر کثرت شراب‌نوشی که شباهت نام به ایندیورا دارد، ارتباط متقابلی است که بین پذیرایی کردن یا نکردن میزبان از بهرام به وسیله شراب و برکت‌بخشی وجود دارد. مانند حکایت مرزبان‌نامه که در ابتدای مقاله از آن یاد شد که پس از ندادن شراب به بهرام شیر گوسپندان خشک می‌شود اما وقتی شراب به بهرام داده می‌شود وضعیت وارونه می‌گردد.

«[میزبان] فرمود تا خوانچه‌خوردنی پاکیزه ترتیب کردند و پیش بهرام نهادند، و در عقب شرایبی که پنداشتی رنگ آن به گلغونه عارض گل‌رخان بسته‌اند، و نقلی که گفתי حلاوت آن را به بوسه شکرلبان چاشنی داده‌اند ترتیب کرد، و چنان‌که رسم است به خدمت بهرام آورد. دهقان پیاله‌ای باز خورد و یکی بدو داد. بستند و با دادوستد روزگار بساخت و گفت: «لِکُلِّ کَأْسٍ حَاسٍ».^(۱)

پس از این شراب‌نوشی و البته مصاحبت با دختر دهقان اتفاق عجیبی می‌افتد:
«بامداد ... همان شبان از دشت باز آمد و از کثرت شیر گوسپندان حکایتی گفت که شنوندگان را انگشت تحیر در دندان بماند.»^(۲)

در ریگ ودا هم به عباراتی با این مضمون درخصوص ایندرا برمی‌خوریم:
«آن نیک‌صورت (آن زیبارو) که برفشارنده و حاضرکننده سوما لطف فرماید، مردم او اندر است.»^(۳)

یا:
«اندرا به کسی که به حقیقت سوما را از روی شوق برای او می‌فشارد رفاه عطا می‌فرماید.»^(۴)

یا:
«هنگامی که نذر ریخته می‌شود «اندرا» را که سرکوب‌کننده دشمنان زیاد، و خداوند برکت، و

۱- سعدالدین وراوینی. همان، ص ۴۰.

۲- همان، ص ۴۲.

۳- ماندالای دوم، سرود ۱۲، ص ۲۸۰.

۴- ماندالای چهارم، سرود ۲۴، ص ۴۹۵.

فراوانی است مکرر ستایش نماید.»^(۱)

مضمون داستان زن شیردوش نیز تطابق زیادی با موضوعات عبارات فوق از ریگ‌ودا دارد: وقتی همسر پیر و فرتوت زن شیردوش از پذیرایی و به‌ویژه شراب‌دادن به بهرام، (که البته ناشناس است) امساک می‌کند، زن اندک مایه خورشی آماده می‌کند و او را شادمان می‌سازد. اما وقتی زن از شاه بهرام گله‌ای می‌کند شیر پستان گاوش خشک می‌شود:

بی‌یاورد گاو از چراگاه خویش	فراوان گیا برد و بنهاد پیش
به پستانش بر دست مالید و گفت	به نام خداوند بی‌یار و جفت
تهی بود پستان گاوش ز شیر	دل میزبان جوان گشت پیر

گنج‌یافتن

از دیگر وجوه مشترک ایندیرا (ورترهن) و بهرام در ادبیات ایران گنج‌یافتن است؛ به توصیفی که ایندیرا از خود دارد توجه کنید:

«این منم که نخستین خداوند ثروتم، من همه گنج‌ها را بی‌درپی گشوده (و به تصرف درآورده) ام.»^(۲)

داستان‌های بسیاری در متون مختلف درباره گنج‌یافتن بهرام وجود دارد از جمله همان داستان نظامی گنجوی در هفت‌پیکر: روزی بهرام به شکار گور می‌رود. تعداد زیادی گور شکار می‌کند. اما یک گورخر بسیار خوش‌اندام و تیزتک ساعت‌های متوالی بهرام را به دنبال خود می‌کشد تا به غاری متروک می‌رسند. آن‌جا بهرام با اژدهایی روبه‌رو می‌شود که بر در غار خفته است. بهرام اژدها را می‌کشد. وقتی شکم اژدها را می‌شکافد بچه گور را در شکم او می‌یابد. وقتی دوباره به دنبال گورخر می‌تازد، گور به غار می‌خزد و بهرام در آن‌جا گنجی می‌یابد:

شه دگر باره در گرفتن گور شد دران غار تنگنای به زور

۱ - ماندالای اول، سرود ۵.

۲ - سید محمد رضا جلالی نائینی. همان، ص ۱۷۲.

چون قدرمایه شد به سختی و رنج	یافت گنجی و بر فروخت چو گنج
خسروانی نهاد چندین خم	چون پری روی بسته از مردم
گورخان را چو گور در خم کرد	رفت ازان گور خانه، پی گم کرد
شه چو بر قفل گنج یافت کلید	و ازدها را ز گنج‌خانه برید

(هفت‌پیکر، ص ۷۱-۷۷)

داستان پیداشدن گنج جمشید توسط بهرام در شاهنامه نیز شباهت زیادی به ایندیرا دارد به ویژه این‌که مانند فرازهایی از ریگ ودا، گاوهایی در این گنجینه به دست می‌آیند^(۱):

ز زر کرده بر پای دو گاو میش	یکی آخری کرده زرینش بیش
زبرجد به آخر درون ریخته	به یاقوت سرخ اندر آمیخته
چو دو گاو گردن میانش تهی	شکمشان پر از نار و سیب و بهی
میان بهی دز و خوشاب بود	که هر دانه‌ای قطره آب بود
همان گاو را چشم یاقوت بود	ز پیری سر گاو فرتوت بود

جالب این‌که بهرام هم چون ایندیرا که بخشنده ثروت است، دستور می‌دهد همه گنج را به مردم تنگ دست دهند.

روایتی از حکایت فوق را گردیزی نقل کرده است:

«و به روزگار او گنج کیکاووس یافتند، دو گاو میش زرین مرصع به جواهر، بر آخرها سیمین بسته، و بدل‌گاه و علف جواهر و مروارید ریخته پیش ایشان چون او را بگفتند گفت: گنجی که کیکاووس نهد، ما برنداریم. زیرا که ما را تنگ باشد، نهاده دیگران برداشتن، ما را خزانه به تیغ و تیر و بازوی قوی، مال از دشمنان باید گرفت، ولایت آبادان باید داشت نه به خواسته مردگان. پس بفرمود تا آن زر و جواهر بر درویشان بخشیدند.»^(۲)

۱- تو ای «اندره» گاوهای پنهان‌شده در غارها را پیدا کرده‌ای. (ماندلائی اول، سرود ۶، ص ۱۴۰ از ریگ ودا) «آن که ازدها را بکشت و هفت رودخانه را آزاد ساخت، و گاووان را از غار بالا بیرون آورد.» (ماندلائی سوم، سرود ۱۲، ص ۳۹).

۲- ابوسعید عبدالحی بن انصحاکابن محمود گردیزی. همان، ص ۲۸.

تازیانه

یکی از رمزها درباره شخصیت‌های بهرام نام در متون فارسی وجود یک تازیانه است. تازیانه رموزی که معلوم نیست به چه دلیل بعضی اوقات با تمام وجود پهلوان یکسان است. در داستان بهرام گودرز و تازیانه، این پهلوان جوان چنان به جست‌وجوی تازیانه خویش می‌شتابد که انگار خود را می‌جوید و تازیانه با ذات او یگانه است. پدر و برادر به وی اندرز می‌دهند که از سر این تازیانه بگذر ما بهتر از آن را در اختیار تو خواهیم گذارد اما او می‌گوید:

شما را ز رنگ و نگار است گفت
مرا آنکه با ننگ شد نام جفت^(۱)

و سرانجام به دست دشمن تزاو کشته می‌شود.

در پایان داستان‌های بهرام گور نیز تازیانه او را می‌بینیم که چون نماد وی به کار گرفته می‌آید. سپاهیان وی به محض دیدن این تازیانه برگرد آن فراهم می‌آیند. پنداری بهرام را دیده‌اند.^(۲)

در داستان دختر ماهیار و بهرام گور نیز تازیانه سبب شناختن بهرام می‌شود.^(۳)

این ویژگی عجیب را وترهن (ایندرا) به شکلی دیگر دارد. سلاح این ایزد که به وسیله آن اژدهای خشک‌سالی را می‌کشد یعنی ورجره (به معنی ابزار زدن ورتره) یادآور آن تازیانه نمادین است. این اسلحه را آهنگری به نام «توشتر» برای ایندیورا ساخته است:

«به خاطر من است که «توشتر» صاعقه آهنین را ساخت.»

(ماندالای دهم، سرود ۴۸، ص ۱۷۳)

این سلاح در واقع همان صاعقه یا برق است که هم‌چون تازیانه برگرده ابرها فرود می‌آید و به تصور پیشینیان اژدهایی را که مانع ریزش باران بوده از سر راه آبها برمی‌دارد:

۱- قدمعلی سزای. همان.

۲- ر.ک. شاهنامه، ج ۷، ص ۳۸۵.

۳- ر.ک. همان، ج ۷، ص ۳۵۶.

«... صاعقه را که در دست‌های تو می‌درخشد، می‌ستاییم، و ما آب‌ها را که علائم آفتاب (اندرا) است جشن می‌گیریم.»
(ماندالای ششم، سروده ۵۱)

کلمه ورجره در ریخت فارسی گرز است.^(۱) نکته جالبی که در تطبیق ایندیرا و بهرام به کار می‌آید تصویری است که از بهرام میان هندوان ترسیم کرده‌اند، به این شکل که در دست او همان ورجره قرار دارد. در کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء (تاریخ پیامبران و شاهان)، حمزه بن حسن اصفهانی آورده که «پیراهن او آسمان‌گون و شلوارش سبزشی کرده و تاجش نیز آسمان‌گون، بر تخت نشسته و در دستش گرز (جرز) بود.»^(۲)

شادی بخش

از ویژگی‌های دیگر بهرام گور در روایت‌های فارسی، گسترش شادی است. چنان‌که در متون مختلف به داستان فرمان بهرام به شادمانی، شراب‌نوشی و به ویژه به کار گرفتن خنیاگران و مطربان برمی‌خوریم:

«بهرام گور پسر یزدگرد: او را آثار بسیاری در سرزمین ترک و روم و هند است. نهان‌وار به هند رفت، و فرمان داد که مردمان نیمی از روز را کار کنند و نیم دیگر را به آشایش و به خوردن و آشامیدن و خوشگذرانی بپردازند و بی‌خنیاگر و کولیان شراب نخورند، بدین سان خنیاگران گرانقدر شدند و مزد هر دستی از آنان به صد درهم رسید.»

بهرام روزی گروهی از مردم را دید که خوشگذرانی نمی‌کردند، گفت: مگر من شما را از ترک عیش باز نداشتم؟ آن مردم در پیش وی به خاک افتاده، گفتند: رامشگران خواستیم به زیاده از صد درهم، اما نیافتیم. فرمان داد تا دوات و قلم و صحیفه آوردند و به پادشاه هند نامه نوشت و از وی مطربان خواست. وی دوازده هزار تن مطرب فرستاد، بهرام آنان را به شهرها و نواحی کشور خود بپراکند، و

۱ - پهلوی: Vazr، اوستا Vazra، ارمنی Varz، هندی باستان Vajra (گرز رعد [ایندیرا]، برهان قاطع، ص ۱۷۹.۳)

۲ - حمزه بن حسن اصفهانی. تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی الملوك الارض و الانبیاء). ترجمه جمفر شعار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۵۳.

دگردیسی اسطوره ورهرام در حکایت‌های بهرام [۱۷۷]

شماره آنان به سبب تناسل بیشتر شد و گروهی اندک از فرزندانشان هم اکنون باقی هستند و آنان را ژط خوانند.»^(۱)

و بسیاری دیگر از حکایت‌ها که از جمله زیباترین آنها در شاهنامه است و همه دلالت بر آن دارد که بهرام تخم شادی را میان مردم پراکنده است. همان‌طور که در این عبارت ریگ ودا می‌خوانیم:

«منم که در میان پرستندگان خود تخم شادی پراکنده‌ام.»

(ماندالای دهم، سرود ۴۸، ص ۱۷۲)

نتیجه

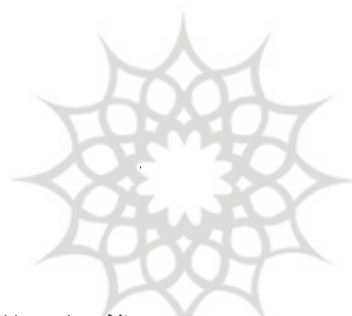
در این مقاله کوشیدیم اثبات کنیم ایندیرا با صفت خود یعنی ورتراهن (بهرام) با تمام ویژگی‌های خود در ادبیات فارسی حضور دارد. هر چند در ادبیات دینی ایرانی (اوستا و متون زرتشتی) به شکل ضد خدا معرفی شده است. ولی این هیچ‌گاه به معنای آن نیست که ما ادعا کنیم شخصیت بهرام عیناً منطبق با ایندیرای ریگ ودا است. بلکه به گمان نگارنده این روایت پس از پالایش به وسیله صافی زمان و مکان به این شکل درآمده و در واقع رگه‌هایی از اسطوره اصلی را در خود حفظ کرده است. همان‌گونه که پیش از این گفته شد این فرآیند را اسطوره‌پیرایی یا اسطوره‌زدایی می‌گویند.

اگر بپذیریم که اسطوره، دین فراموش شده است، از ایندیرایی که ما در وداها با آن روبه‌رو هستیم - که نص دین است - تا بهرامی که در حکایت‌های ادبی می‌بینیم - که از مرز اسطوره هم گذشته و به حکایت بدل شده‌اند^(۲) - طبیعتاً باید تغییر شکل‌های زیادی وجود داشته باشد اگر چه ساختار ثابت باشد.

۱ - حمزه‌بن حسن اصفهانی. همان، ص ۵۳.

۲ - چرا که تمایز اصلی اسطوره و افسانه این است که اسطوره‌ها هر چند هم غیرعقلانی باشند، مخاطبان آن را باور می‌کنند اما حکایت‌ها و افسانه‌ها برای اکثریت مردم غیرقابل باور است.

لذا سنتز نهایی مقاله اثبات اسطوره‌پیرایی از اسطوره ایندیرا در قصه‌هایی در ادبیات فارسی است و نفی این‌که این ایزد با مهم‌ترین ویژگی‌اش که اژدهاکشی است در فرهنگ ایرانی حذف شده است.



منابع و مأخذ

- ۱- ابوسعید عبدالحی بن انصحاک ابن محمود گردیزی. زین الاخبار. مقابله، تصحیح و تحشیه و تعلیق: عبدالحی جیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۲۷ و ۲۸.
- ۲- استروس، کلود لوی. اسطوره و معنا. ترجمه شهرام خسروی. تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
- ۳- اصفهانی، حمزه‌بن حسن. تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- ۴- الیاده، میرجا. چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس، ۱۳۶۲.
- ۵- اوپانیشاد (سر اکبر)، ترجمه محمد دارالشکوه فرزند شاه‌جهان از متن سانسکریت، حواشی و تملیقات و ... تارا چند و محمدرضا جلالی نائینی. تهران: علمی، ۱۳۸۱.
- ۶- اوشیدری، جهانگیر. دانشنامه مزدیسنا. تهران: مرکز، ۱۳۷۱.
- ۷- براهنی، رضا. طلادرمس (در شعر و شاعری)، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۱، ج ۳.
- ۸- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دویم). تهران: آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۹- پورداوود، ابراهیم. آناهیتا (پنجاه گفتار پورداوود). به کوشش مرتضی گرجی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۳.

دگردیسی اسطوره وهرام در حکایت‌های بهرام ۱۷۹

- ۱۰- تبریزی، محمدحسین بن خلف. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: کتاب‌فروشی ابن سینا، ج ۱، ۱۳۴۲.
- ۱۱- جلالی نائینی، سیدمحمد رضا. گزیده ریگ ودا. تهران: قطره، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۱۲- خورن، موسی. تاریخ ارمنستان. ترجمه ابراهام آواساپیان، به اهتمام ابراهیم دهگان. اراک: کتاب‌فروشی، داوودی، ۱۳۳۱.
- ۱۳- دادگی، فرنیغ. بندهشن. گزارنده: مهرداد بهار. تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۴- ذکریگو، امیرحسین. اسرار اساطیر هند خدایان ودایی. تهران: فکر روز، ۱۳۷۷.
- ۱۵- رضی، هاشم. دانشنامه ایران باستان. تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- ۱۶- سزای، قدمعلی. از رنگ گل تا رنج خار. (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه) تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۱۷- شاملو، احمد. کتاب کوچه. با همکاری آیدا سرکیسیان. تهران: مازیار، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- ۱۸- شایگان، داریوش. بت‌های ذهنی و خاطره ازلی. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
- ۱۹- ضمیران، محمد. گذار از جهان اسطوره به فلسفه. تهران: هرمس، ۱۳۷۹.
- ۲۰- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، ج ۷، ۸، ۹.
- ۲۱- کزازی، میرجلال‌الدین. رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۲۲- لوفلر، م. -دلاشو. زبان رمزی افسانه‌ها. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس، ۱۳۶۴.
- ۲۳- نظامی، الیاس بن یوسف. هفت پیکر. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
- ۲۴- وراوینی، سعدالدین. مرزبان‌نامه. مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۴۰-۴۳.
- ۲۵- یاحقی، محمد جعفر. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۶.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی